آمریکای لاتین وگردش به چپ

«آمریکای لاتین به گونه‌ای که مورد تصدیق همگان است در حال حرکت به سوی چپ گرایی است. فتوحات انتخاباتی اخیر اوو مورالس در بولیوی، میشله باشلت در شیلی و اولانتا هومالا در دور نخست انتخابات ریاست‌جمهوری پرو همگی به عنوان تارهای درهم تنیده یک شبکه به هم پیوسته چپ گرایی نگریسته می‌شوند که هوگو چاوز در ونزوئلا، لوئیس ایناسیو لولا داسیلوا در برزیل، نستور کرچنر در آرژانتین و آندرس مانوئل لوپز اوبرادور، پیشتاز انتخابات ریاست‌جمهوری مکزیک را فرا گرفته است اما این ساختار نه چندان مستحکم از برخی همراهان و دوستان ناآشنا تشکیل شده و در امر شکار آنچه حقیقتا در حال تغییر و اصلاح در آمریکای لاتین است، ناکام می‌ماند.»

به گزارش ایسنا هفته نامه اکونومیست انگلیس در گزارشی نوشته است: «برخی از روسای جمهور جدید یا کاندیداهایی که به تازگی به مقام ریاست‌جمهوری در آمریکای لاتین رسیده‌اند از جمله چپ‌های اعتدال گرا و سوسیال دموکرات محسوب می‌شوند. سیاستمدارانی نظیر لولاداسیلوا در برزیل، خانم میشله باشلت در شیلی، اسکار آریاس در کاستاریکا و تابناه واسکوئز در اروگوئه به این دسته تعلق دارند. به بیان کلی چنین افرادی مظهر سیاست‌های دوراندیشانه اقتصاد کلان و حفظ اصلاحات لیبرال مربوطه به دهه ۱۹۹۰ هستند، با این تفاوت که خط مشی‌های سوسیالیستی بهتری را با برنامه‌هایشان تلفیق کرده‌اند. چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، کرچنر، رئیس جمهور آرژانتین، اوبرادور، پیشتاز نظرسنجی‌های انتخابات ریاست‌جمهوری مکزیک و نیز هومالا و حتی آلن گارسیا رقیب احتمالی وی در دور دوم انتخابات پرو جزو دسته دوم هستند؛ البته ناگفته نماند که اعضای این دسته به شیوه‌های مختلف و به درجات متفاوت مشترکا با سنت پوپولیسم آمریکای لاتین تناظر دارند، از همین رو می‌توان گفت که اوو مورالس (رئیس جمهور بولیوی) نیز در این طبقه بندی گنجانده می‌شود. وی اغلب به عنوان رهبری بومی ترسیم شده هرچند در اوان جوانی منطقه کوهستانی سرخ پوست نشین آند را به قصد سفر به منطقه کوکاخیز چاپاره ترک کرد.

سیاست‌های مورالس همان سیاست‌های یک رهبر اتحادیه تجاری متعلق به جامعه چند نژادی است.

پوپولیسم (عوام سالاری یا توده گرایی) مفهوم و تصوری مبهم و اغفال کننده است اما به منظور درک اتفاقاتی که اکنون در منطقه رخ می‌دهد، بسیار محوری به شمار می‌آید. یکی از دشواری‌های عدیده درک پوپولیسم آن است که این خط مشی غالبا به عنوان اهرم سوء استفاده به کار می‌رود. پوپولیست در بسیاری از نقاط جهان کمابیش به سیاستمداری اطلاق می‌شود که از راه شیوه‌ها و ابزارهای فرومایه‌ای که چه بسا به مذاق غرایز محقرتر رای دهندگان خوش می‌آید، کسب محبوبیت را جستجو می‌کند. با وجود این پوپولیسم یا عوام سالاری مجموعه معانی دقیق‌تری دارد، اگر چه چنین معانی در نقاط مختلف جهان با یکدیگر تفاوت دارند.»

ذکر این نکته ضروری است که این افراد به لحاظ گرایشات سوسیالیستی و محافظه‌کارانه خود در تشکیل ائتلاف‌های چند طبقه‌ای با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند.

به من تریبون دهید!

چنان که انتظار می‌رفت رهبری آنها کاریزماتیک و گیرا بود و ناطقان بزرگی محسوب می‌شدند یا ترجیحا عوام فریب‌های بزرگی بودند. خوزه ماریا ولاسکو، شاخص‌ترین پوپولیست اکوادور که پنج بار به ریاست‌جمهوری رسید و چهار بار آن توسط ارتش سرنگون شد، می‌گوید: تراسی را در اختیار من قرار دهید، آنوقت رئیس جمهور خواهم شد! (منظور وی از تراس یا بالکن محلی برای سخنرانی بود.)

وارگاس و پرون مانند هویی لانگ فرماندار لوئیزیانا از اهرم جدیدی با نام رادیو برای ارتباط برقرار کردن با توده‌های انسانی بهره بردند. «انقلاب بولیواری» هوگو چاوز به طور عمده بر پای مهارت‌هایش به عنوان فرد خوش بیان استوار بود. او هر روز یکشنبه در برنامه تلویزیونی به مدت چهار ساعت به ایراد سخنرانی می‌پرداخت.»

اکونومیست آورده است: «برخی از عوام سالاران نظیر ویکتور رائول هایا دلاتوره، بنیانگذار حزب اتحاد انقلابی مردمی آمریکا در پرو (APRA) و ویلیام جنینگز برایان، کاندیدای دموکرات سه دوره انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا به نقوش و نگاره‌های مذهبی یا تکنیک‌هایشان در این رابطه متکی بودند. برایان در جمع مردم موعظه می‌کرد: شما نخواهید توانست بشریت را روی صلیب طلا به چهار میخ بکشید.

بیوگرافی اخیر چاوز به تشابهات وی به فردی که در تلویزیون به تبلیغ و ترویج دین می‌پردازد، دلالت دارد. رهبران پوپولیست همواره در طلب برقراری پیوندی مستقیم با توده‌های پیرو خود بودند. آنها به جای هدایت احزاب سازمان یافته و منظم، رهبری جنبش‌های شخصی خود را بر عهده داشتند. به همین سبب اکنون سازمان سیاسی حاکم آرژانتین نام خوان پرون را یدک می‌کشد. از سوی دیگر به طور مثال چاوز را از انقلاب بولیواری خارج سازید، مشاهده می‌کنید که از این انقلاب چیزی باقی نخواهد ماند. در نقطه مقابل این سیاستمداران میشله باشلت، نخستین رئیس جمهور تاریخ شیلی که ریاست یک ائتلاف چهار حزبی را عهده‌دار است، قرار دارد یا لولا داسیلوایی که حزب کارگرش (PT) از بالغ بر ۸۰۰ هزار عضو عوارض دهنده تشکیل شده است. پوپولیست‌ها به انتخابات به صورت راهی برای تکیه زدن بر اریکه قدرت می‌نگریستند و از این گذر حق و حقوق خود را به طرز موفقیت آمیزی گسترش دادند اما آنها در عین حال به بسیج عمومی و روانه ساختن حامیانشان به خیابان‌ها متکی بودند.

پوپولیست‌ها غالبا در تمرین قدرت عملکرد دموکراتیک قوی را به معرض نمایش نگذاشتند. آنها میان رهبر، حزب، دولت و کشور وجه تمایزی قائل نشدند به طور مثال پرون نظام قضایی آرژانتین را به حال خود رها کرد و افراد خود را در کرسی‌های اتحادیه‌های تجاری نشاند و در انتخابات سال ۱۹۵۰ نیز تقلب کرد. اکنون چاوز با استقرار «مجمع قانون اساسی» کنترل کلیه نهادهای دولتی را در اختیار گرفته و مورالس و هومالا هر دو ایجاد مجامع مشابه را وعده داده‌اند. با نگاهی ژرف‌تر درخواهیم یافت که بسیاری از پوپولیست‌ها به طور غیر تصادفی افسران نظامی بوده‌اند.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است: «با این اوصاف رگه‌های مشترکی میان پوپولیسم و ناسیونالیسم (ملی گرایی) وجود دارد. عوام سالاران به پشتیبانی از فرهنگ ملی در مقابله با نفوذ فرهنگی کشورهای خارجی برخاستند و به چهره‌های برجسته و نامی اما فراموش شده دوران گذشته سرزمینشان مانند شدند و از بسیاری جهات در واقع معماران کشورشان بودند. در حالیکه موعظه‌ها و خطابه‌هایشان غالبا بر ضد کاپیتالیسم ایراد می‌شد با برخی کاپیتالیست‌ها (طرفداران نظام سرمایه‌داری) قراردادهایی را به امضا می‌رساندند. آنها حامیان خود را علیه دو دشمن لفاظ خود شوراندند؛ یکی اقلیت حاکم و زمین‌داران مناطق روستایی و دیگری امپریالیست‌های بیگانه.

توده گرایان از صنایع و نقش پررنگ‌تر دولت در اقتصاد حمایت و به اقشار کارگر امتیازات و منفعت‌های اجتماعی واگذار کردند آنها اغلب با چاپ اسکناس مخارج این امتیازات را تامین می‌کردند.

اگرچه پوپولیست‌ها در حمایت از اقتصاد تورمی تنها نبودند اما به طور اخص طبق همین الگو شناخته شده بودند. برخی تفاسیر پیرامون پوپولیسم کانون توجه خود را به این وجه از وجوه عوام سالاری معطوف کرده‌اند. رودیگر دورنبوش و سباستین ادواردز در کتاب خود تحت عنوان «اقتصاد کلان پوپولیسم» در توصیف خصوصیات پوپولیسم اقتصادی از آن به عنوان خیز برداشتن به سوی رشد اقتصادی و باز توزیع درآمدها حین نادیده انگاشتن تورم، کسری بودجه و سایر خطرات اقتصادی یاد کرده‌اند. این قبیل سیاست‌ها صرفا توسط پوپولیست‌های اعصار گذشته پیشه نشده‌اند بلکه آلن گارسیا، رئیس جمهور پرو در سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰ نیز چنین خط مشی‌هایی را دنبال کرده است.

این سیاست‌ها به شکل ملایم‌تر از سوی نستور کرچنر رئیس جمهور «پرونیست» آرژانتین اختیار می‌شود. در ونزوئلا نیز چاوز چپ گرا تنها به یمن ثروت گزاف نفتی از گرداب کسری بودجه رهایی یافته است. با یک پس‌نگری در می‌یابیم که سیاست‌های اقتصادی پوپولیست‌ها از جانب سالوادور آلنده، رئیس جمهور سوسیالیست شیلی در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ و ساندینیست‌های نیکاراگوئه نیز تعقیب می‌شد.

چنین سیاستگذاری‌هایی سبب شد تا بسیاری از ناظران واژه‌های پوپولیست و چپ گرا را به جای یکدیگر به کار ببرند؛ اشتباهی که نهایتا به از دست رفتن سرمایه سرمایه‌گذاران خارجی که با پیروزی لولاداسیلوا در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۲ برزیل نگرانی مفرطی از خود بروز می‌دادند، انجامید؛ چرا که نتوانستند میان چپ گرایی یا عوام سالاری داسیلوا تمایز قایل شوند.

در حقیقت در بطن پوپولیسم، چپ گرایی ذاتی و فطری وجود ندارد. عده زیادی از عوام سالاران به فاشیسم نزدیکتر بودند. پرون به عنوان سیاستمداری تبعیدی مدت ۱۸ سال در اسپانیا بسر برد. برخی نیز به جای حمایت از حقوق شخصی و تکثرگرایی لیبرال دموکراسی از نظام رسته‌باوری (Corporatism) حاکمیت دولت‌های صنفی برمبنای این نظریه که جامعه سیاسی از گروه‌های ناهمگون اقتصادی و شغلی تشکیل شده است و در نتیجه هر شهروند می‌باید بر اساس حرفه خود در جامعه مشارکت سیاسی داشته باشد نه با انتخاب نماینده بر اساس محل زندگی‌اش استقبال کردند.

نویسندگان دیگر جهان پوپولیسم را بیشتر تکنیک‌های یک رهبری سیاسی دانسته‌اند تا یک ایدئولوژی خاص. آنها واژه پوپولیسم را به محافظه‌کاران اقتصاد بازار آزاد از قبیل آلبرتو فوجیموری، رئیس جمهور سابق پرو و کارلوس منم از آرژانتین اطلاق می‌کنند که به طرق مختلف گروه‌های ذی نفع را نادیده گرفته و به درخواست توده‌های مردم گوش فرا دادند. این در حالیست که هنوز مشخص نیست که آیا اولانتا هومالا، پیروز دور نخست انتخابات ریاست‌جمهوری پرو در صورت کسب پیروزی نهایی به این طبقه خواهد پیوست یا دنباله‌روی راه چاوز خواهد شد.

به هر تقدیر پوپولیسم سرشار از تناقض‌هاست. مهمتر از همه اینکه نخبه ستیز است. اما در عین حال نخبه‌های جدیدی را پروبال می‌دهد. پوپولیسم معتقد است که از عوام حمایت می‌کند و با اقلیت حاکم سر نزاع دارد اما همچنانکه دورنبوش و ادواردز در کتاب خود بیان داشته‌اند، در پایان هر تجربه یا آزمایش پوپولیست دستمزدهای واقعی از میزان اولیه آن به مراتب کمتر است. عوام سالاری سیاست‌های کلان را برای آمریکای لاتین فراهم آورد اما مراودات پوپولیسم با دموکراسی مانند سکه‌ای دو رو دارد. پوپولیست‌ها مانند جنگجویان صلیبی بر ضد فساد تاخت و تاز می‌کنند اما اغلب خود باعث بروز فساد بیشتر می‌شوند.»

سوریه و سیاست نگاه به شرق

در پی فشارهای آمریکا بر سوریه و تلاش برای انزوای سیاسی این کشور که با سردی مناسبات اروپا بویژه فرانسه با دمشق همراه شد، به نظر می‌رسد، دیپلماسی سوریه، نگاه به شرق را به عنوان یک راهبرد برگزیده است.

دیدارهای «هاشمی رفسنجانی» رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام، هیاتی از حزب کمونیست چین، وزیر کشاورزی مالزی و عضو ارشد پارلمان این کشور از سوریه در کمتر از یک هفته و سفر یک هیات ارشد از بلاروس همپیمان روسیه به دمشق را نمی‌توان تصادفی خواند.

گزینه حرکت به سوی شرق، از حدود دو سال پیش آغاز شد، زمانی که دمشق اعلام کرد، در اجرای برنامه اصلاحات در این کشور، خواهان استفاده از تجارب چین و کشورهای جنوب شرق آسیاست.

همزمان با تحرکات دمشق، فشارهای آمریکا بر دولت سوریه فزونی یافت و پس از حمله نظامی آمریکا به عراق، به اوج رسید، زیرا سوری‌ها سرسختانه با اشغال عراق مخالفت ورزیدند. همپیمانان اروپایی آمریکا بویژه انگلیس و فرانسه، مواضعی همسو با واشنگتن در برابر سوریه اتخاذ کردند، گرچه سیاست‌های منطقه‌ای این سه کشور تقریبا از الگوی مشابهی پیروی می‌کند.

فشارها بر سوریه چنان شد که پاریس به رغم روابط حسنه‌ای که با دمشق داشت برای اخراج نیروهای نظامی سوریه از لبنان با واشنگتن هم آوا شد که حاصل آن صدور قطعنامه ۱۵۵۹ در شورای امنیت بود.

واگرایی پاریس از دمشق با تشدید فشارها و جدی شدن تهدیدات آمریکا بر ضد سوریه همزمان شد. کاخ سفید آشکارا اعلام کرد، درصدد سرنگونی نظام سیاسی حاکم بر سوریه و یافتن جایگزینی برای آن است.

اما دیری نپایید که آمریکا دریافت، مخالفان سیاسی سوریه فاقد پایگاه مردمی در این کشورند. لذا به این بهانه که سیاست‌های دمشق، مانع برقراری دمکراسی در لبنان است و سوریه نفوذ جنگجویان از مرزهای خود به داخل عراق را نادیده می‌گیرد، از تیزی کلامش نسبت به دمشق کاست و تلاش برای «تعدیل سیاست‌های نظام»، جایگزین تهدید به سرنگونی نظام شد. با چنین دورنمای تیره‌ای نسبت به آینده و انزوای سیاسی، دیپلماسی سوریه تلاش‌هایی را برای برون رفت از بحران و شکستن انزوا آغاز کرد، از جمله ارسال پیامهایی برای واشنگتن و اعلام آمادگی برای گفت‌وگو بر سر تمامی پرونده‌های چالش برانگیز. حتی «بشار اسد»، رئیس جمهوری سوریه در مصاحبه با رسانه‌های آمریکایی، بر تمایل دمشق برای مذاکره با آمریکا تاکید ورزید. سوریه در عین حال برای اثبات حسن نیت خود، کنترل مرزها با عراق را تا میزان زیادی شدت بخشید حتی وزارت کشور سوریه، تدابیر سفت وسختی در مورد سفر مردان جوان بویژه آسیایی به این کشور اتخاذ کرد. تلاش دمشق برای جلب نظر مساعد آمریکا، با بی‌اعتنایی کاخ سفید رو به رو شد. حتی برخی ناظران در واشنگتن و تل آویو تصریح کردند: سوریه به انزوا کشانده شده و در محاصره مطلق قرار دارد، به همین سبب درصدد معامله پشت پرده با آمریکاست تا بتواند از تنگنا رهایی یابد. مجموعه این عوامل، نظام سیاسی حاکم بر سوریه را به بازنگری در محاسبات سیاسی و تصحیح نگرش نسبت به مناسبات خارجی خود واداشت. دمشق درصدد برآمد، با تکیه بر روابط اقتصادی و فرهنگی با شماری از کشورهای دوست، آسیب‌های وارد بر دیپلماسی خود را بازسازی کند. برای حرکت به سوی این کشورها، برنامه اصلاحات را بهانه قرار داد. به عبارتی، بار دیگر اصلاحات در اولویت قرار گرفت، پس از آن که در مرحله پس از اشغال عراق و به سبب فشارهای وارده، به فراموشی شده بود. تغییر جهت دمشق از غرب به شرق مثمر ثمر بود و بزودی نتایج آن در شورای امنیت سازمان ملل متحد و بویژه هنگام بررسی گزارش «دتلف ملیس» رییس سابق کمیته بین المللی تحقیق درباره ترور الحریری متجلی شد.

روسیه و چین با همکاری الجزایر، عضو غیردایمی شورای امنیت و رییس دوره‌ای وقت این شورا، لهجه ضد سوری قطعنامه ۱۶۴۴ را به سود دمشق تلطیف کردند، در حالی که آمریکا و فرانسه در تدارک اعمال تحریم‌های سختی علیه سوریه بودند.

همزمان با تغییر روند در شورای امنیت، سوریه در جبهه داخلی کوشید، حمایت افکار عمومی بویژه جناح‌های اسلامی را جلب کند. به همین علت، اشتباهات آمریکا در عراق مانند رسوایی زندان «ابوغریب» را برجسته کرد همچنین روی شکست آمریکا برای رساندن فرآیند سیاسی عراق به نتایج دلخواه، مانور داد. اوضاع عراق به عنوان الگویی از یک آتش‌سوزی بزرگ معرفی شد که همه را گرفتار می‌کند، در حالی که آمریکا کوشید، آن را الگویی برای کشورهای عربی به منظور حرکت به سوی دمکراسی و جامعه مدنی جا بیندازد.

در این معادله، بی‌شک سوری‌ها پیروز شدند، نه به علت زیرکی، بلکه به سبب ذهنیت منفی افکار عمومی جهان عرب از آمریکا. زیرا پیشاپیش برای آن‌ها ثابت شده، هدف اقدامات آمریکا، حمایت از اسراییل است، نه عنایت به مطالبات اعراب.

به نظر می‌رسد، دمشق بخوبی از شرایط و فرصت‌ها بهره گرفت تا افکار عمومی داخلی را به سوی خود سوق دهد، بویژه آن که هیچ یک از کانون‌های ناآرامی در عراق و فلسطین، روی آرامش به خود ندیده اند. مجموعه این عوامل سبب شد، سوریه به همراه ایران جبهه مقاومت در برابر سیاست‌های مداخله جویانه آمریکا را که از حمایت گسترده ملت‌های منطقه برخوردار است، مستحکم سازد. در چنین فضایی، «محمود احمدی نژاد» رئیس جمهوری اسلامی ایران در هشتم ژانویه سالجاری میلادی به دمشق سفر کرد. ۱۰ روز بعد، جنبش حماس پیروزی چشمگیری در انتخابات مجلس قانونگذاری فلسطین به دست آورد. این رخدادها، آرامش و اطمینان را به دمشق بازگرداند. باید اذعان کرد، حرکت دیپلماسی سوریه به سوی شرق، فقط ناشی از امید دمشق به بهره وری از پیشرفت‌های فناوری و توسعه‌ای شرق نیست. این گرایش یا تغییر جهت سوریه، واکنشی عادی در قبال فشارهای فزآینده جبهه آمریکایی به شمار می‌رود. پرسش مطرح، این که تا کجا دمشق به این گزینه جدید پایبند خواهد بود؟ اگر آمریکا بار دیگر چراغ سبزی به سوری‌ها نشان دهد، واکنش آن‌ها چه خواهد بود؟ تجربه ثابت کرده است، سوریه از هر پیام نویدبخشی که از سوی واشنگتن ارسال شود، استقبال می‌کنند.

با عنایت به تمایل جدی سوریه برای مذاکره با آمریکا که از سوی بشار اسد نیز عنوان شد، در صورتی که کاخ سفید «ابتکار عمل جدی» برای بهبود روابط با دمشق ارایه کند، سوری‌ها در تغییر جهت حرکت خود به سوی غرب درنگ نخواهند کرد.

پاپوآگینه نو، کشوری در «حلقه آتش»

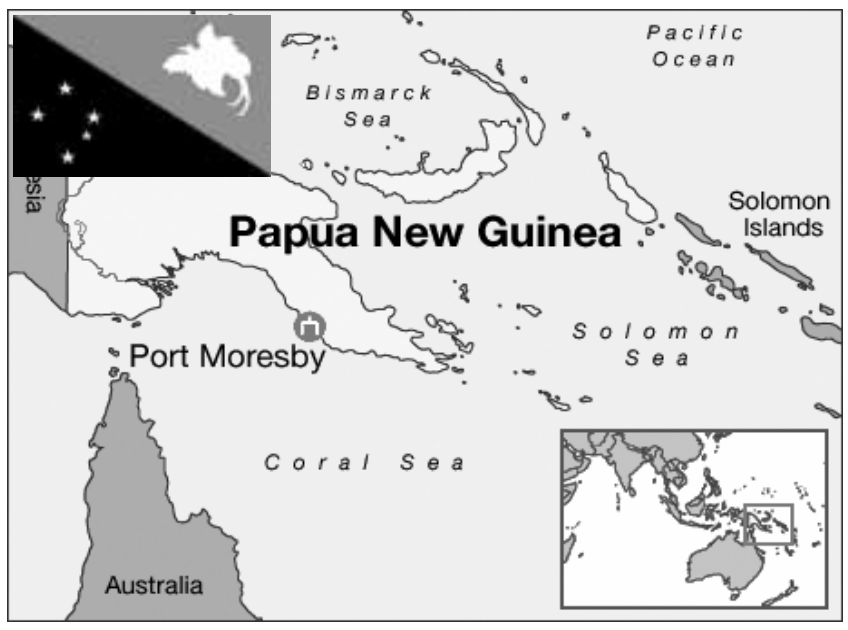

پاپوا گینه نو، به مساحت ۴۶۲ هزار ۸۴۰ کیلومتر مربع، مجمع الجزایری شامل نیمه شرقی جزایر گینه نو است که بین دریای کورال (مرجان)، اقیانوس اطلس جنوبی و شرق اندونزی واقع شده است.

به گزارش ایسنا آب و هوای این منطقه استوایی است و تغییرات دمای فصلی ملایم دارد.

خطرات طبیعی که این جزایر را تهدید می‌کند شامل آتشفشان‌های فعال است که در امتداد اطلس در «حلقه آتش» واقع شده‌اند. این کشور همچنین در معرض زمین لرزه‌های مکرر و گاهی شدید و وقوع پدیده سونامی قرار دارد.

مهمترین مشکلات محیط زیستی در این جزایر شامل تخریب جنگل‌های بارانی، در نتیجه رشد تقاضای تجاری برای استفاده از چوب‌های جنگلی نواحی گرمسیری، آلودگی‌های ناشی از پروژه‌های استخراج از معادن و نیز خشکسالی‌های شدید است.

منابع طبیعی این کشور شامل ذخایر طلا، مس، نقره، گاز طبیعی، چوب جنگلی، نفت و نیز صید ماهی است.

پاپوآ گینه نو ۵/۹ میلیون جمعیت دارد. پایتخت این کشور پورت مورسبی نام دارد و شهرهای لائه، مادانگ، وواک و گوروکا از مهمترین شهرهای آن محسوب می‌شوند.

زبان‌های اصلی مردم این کشور انگلیسی (به عنوان زبان رسمی) پیرگین و زبان‌های ملی است. مهمترین مذاهب مردم این کشور نیز شامل مسیحیت و باورهای قومی است.

واحد پول این مجمع الجزایر کینا نام دارد و طلا، نفت خام، مس، قهوه، روغن نخل و کنده‌های درختان صادرات اصلی آن به شمار می‌آیند.

پاپوآ گینه نو در دومین جزیره بزرگ جهان واقع شده و قربانی آتشفشان‌های فعال، زمین لرزه‌ها و موج‌های جزر و مدی است.

به لحاظ زبانی این کشور متنوع‌ترین کشور جهان است که بیش از ۷۰۰ زبان مختلف ملی دارد. حدود ۸۰ درصد از مردم این کشور در مناطق روستایی و با حداقل امکانات یا بدون هیچ امکاناتی زندگی می‌کنند. بسیاری از قبیله‌ها در درون کوهستان‌های جدا افتاده ارتباط بسیار محدودی با یکدیگر و نیز با جهان بیرون دارند و با اقتصاد بدون پول و وابسته به کشاورزی زندگی خود را می‌گذرانند.

تنها یک درصد از زمین‌های پاپوآ گینه نو برای پرورش محصولات قابل فروش شامل قهوه و کاکائو مناسب هستند.

خاک و رسوبات معدنی شامل طلا بسیار گران قیمت بوده و ذخایر نفت و گاز طبیعی در این جزیره وجود دارد اما زمین ناهموار و زیرساخت نامناسب روند استخراج را بسیار کند کرده است. با این حال معادن مهمترین منبع کسب درآمد برای این کشور هستند.

در این کشور جانبداری‌های قومی و اختلافات و دو دستگی‌ها ریشه‌دار و عمیق است. بروز درگیری‌های جدایی طلبانه در استان اندونزیایی پاپوآ در همسایگی این کشور که سابقا به نام ایریان باختری معروف بوده، منجر به سفر هزاران پاپوآیی به پاپوآ گینه نو از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد شد. بسیاری از این افراد در اردوگاه‌های جنگلی در نواحی مرزی باقی ماندند.

پس از آن دولت پورت مورسبی اعلام کرده است که نمی‌تواند استفاده از سرزمین‌های پاپوآ گینه نو را برای حملات جدایی طلبانه پاپوآیی‌ها به ارتش اندونزی تحمل کند.

دولت این کشور باید با نیروهای جدایی طلب خودش در جزیره بوگین ویل در دهه ۱۹۹۰ برخورد می‌کرد. بیش از ۲۰ هزار تن در یک درگیری ۹ ساله که در سال ۱۹۹۷ پایان یافت کشته شدند.

پس از آن در سال ۲۰۰۱ یک پیمان صلح به امضا رسید و چارچوبی برای انتخابات در سال ۲۰۰۵ از یک دولت خودمختار برای بوگین ویل ارایه شد.

پاپوآ گینه نو روابط قدرتمند با همسایه جنوبی خود کشور استرالیا دارد. برنامه کمک رسانی اساسی کانبرا در استرالیا با هدف کاهش فقر و تقویت توسعه و پیشرفت در پاپوآ گینه نور اجرا می‌شود.

اما در یک پژوهش استرالیایی در سال ۲۰۰۴ هشدار داده شد که پاپوآ گینه نو در معرض خطر شکست اقتصادی و اجتماعی قرار دارد و این کشور هدف اشتباه بین المللی شده است.

همچنین در این پژوهش توصیه شده است که دولت کانبرا باید مقررات و کنترل‌های مرزی پاپوآ گینه نو را مورد توجه قرار دهد.

رییس حکومت این کشور ملکه الیزابت دوم (ملکه انگلیس) است و پائولیاس متانه فرماندهی کل آن را برعهده دارد.

سر مایکل سوماره، پدر بنیانگذار پاپوآ گینه نو مستقل و نخست‌وزیر این کشور در اوت سال ۲۰۰۲ و پس از یک دوره انتخابات خشونت آمیز و آشفته به قدرت رسید. حزب اتحاد ملی وی برنده انتخابات شده و وی را به نخست‌وزیری برگزیدند.